

الگوی اخلاقی قرآن در برخورد با انحراف‌های اخلاقی (با تأکید بر دوره جوانی)

محمد جواد فلاح*

استادیار گروه اخلاق اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

مبشره نصیری سواد کوهی**

کارشناسی ارشد مدرسی معارف اسلامی دانشگاه معارف اسلامی، قم، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۰۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۰۹)

چکیده

در این پژوهش، به الگوبرداری از اصول و شیوه‌های برخورد قرآن با انحراف‌های اخلاقی پرداخته شده است تا بتوان بر اساس آن به شیوه متفاوت و اثربخش از دیگر شیوه‌های کنش متقابل با ناهنجاری‌های بعضاً شدید اخلاقی دست یافت؛ چراکه قرآن با جامعیت و فراشمولی خواندن خویش، در همه عصرها قابلیت ارائه الگوهای مناسب اخلاقی و اجرایی شدن آن‌ها را تضمین کرده است. قرآن کریم با بیان این اصول و شیوه‌های اجرای آن در قالب قصص و برخوردهای انبیا با انحرافات اخلاقی، به انسان می‌آموزد تا با استفاده از این ابزار در راستای ایجاد صفات اخلاقی مطلوب و محو کردن انحرافات و ناهنجاری‌ها تلاش کند. این موضوع در دوره جوانی که به دلیل هیجانات و نبود ثبات کامل شخصیت، لغزش‌ها فراوان است، بیشتر احساس می‌شود. اصولی چون اصل تکریم شخصیت، اصل تذکر، اصل بهنگامی، با شیوه‌هایی چون گفتار نیک، رعایت ادب، استفاده از استدلال، عبرت‌آموزی، موعظه حسنه، تمثیل، مقایسه، صراحت، تغافل و تجاهل، تساهل و تسامح، انذار و تبشیر، در این نوشتار بررسی شده است.

واژگان کلیدی: الگو، الگوی اخلاقی، انحراف‌های اخلاقی.

* E-mail: javabekhoob@yahoo.com (نویسنده مسئول)

** E-mail: nasiri.m63@gmail.com.

مقدمه

یکی از مباحث مهمی که امروزه در سرتاسر جهان درباره آن گفتگو و اهتمام است، بحث از ناهنجاری‌های اخلاقی و رفتاری و نیز تأثیرهای منفی آن در جوامع بشری است. فقدان الگوی مناسب و یا اقتدا نکردن به الگوهای مناسب موجود در برخورد با انحرافات، خسارت‌های غیرقابل جبرانی را به بشریت وارد آورده است. واضح است هر قدر الگو کامل‌تر باشد، نقش رشد و تعالی بهتری را برای انسان ایفا می‌کند و سبب ایجاد هنجارهای مطلوب در خانواده و جامعه می‌شود. یکی از دلایل ناهنجاری‌های اخلاقی و اجتماعی برخورد ناصحیح با افراد، خصوصاً نسل جوان است. دوران جوانی دوره شکوفایی و استقلال‌نگرشی، فکری و عقیدتی است که بنا به ویژگی‌های خاص دوران جوانی، بعضاً منجر به خطاهایی در این دوران می‌شود و باید با چنین انحرافات برخورد کرد. اما مسئله اینجاست که چگونه برخورد شود تا ضمن تأثیرگذاری در اهداف اخلاقی منجر به طغیان یا دین‌گریزی جوان نشود. آگاهی از اصول و قوانین و اجرای آن‌ها به عنوان یک الگوی اخلاقی در منش‌ها و واکنش‌ها، عکس‌العمل بهتر و پذیرش بیشتری را به همراه خواهد داشت. این اصول و قوانین ممکن است از یک دیدگاه و یا از یک اصل اساسی در زندگانی بشر سرچشمه بگیرد. در جهان کنونی، دیدگاه‌ها و آرای مختلفی در باب الگوی رفتاری با جوان وجود دارد که بعضاً افراطی یا تفریطی هستند. به عنوان نمونه، بی‌بندوباری‌های جوانان غربی در زمینه غرایز جنسی با تکیه بر اصل استقلال و ناشی از دیدگاه افراطی فروید در زمینه آزادی جنسی است. رویکرد افراطی لذت‌گرایی بدون هیچ گونه خویشتنداری منجر به تجربه‌های ناگوار و غیر قابل جبران در دوران جوانی می‌شود که نه تنها به رشد جوان کمکی نخواهد کرد، بلکه او را هر چه بیشتر در منجلا ب انحرافات فرو خواهد برد. با وجود حس استقلال‌طلبی در جوان چگونه می‌توان بدون وجود الگوی مناسب رفتاری با انحرافات جوان مقابله کرد و او را به راه مستقیم برگرداند. در مقابل، دیدگاه سنت‌گرا هیچ گونه استقلالی برای جوان قائل نیست که این رویکرد تفریطی نیز با سختگیری‌های نابجا عقده‌های روحی و روانی برای جوان را به همراه خواهد داشت. محققان نیز برای جلوگیری از بروز چنین مشکلاتی و دستیابی به راه کار

مناسب برخورد با انحرافات مختلف جوان خصوصاً انحرافات اخلاقی دست به تحقیق زدند. در این میان، رویکرد دین اسلام، رویکردی معتدل است؛ چراکه از یک سو سعادت بشر و از سویی دیگر، حفظ حقوق اشخاص از موارد مهم در مسایل دین اسلام به شمار می‌رود و با توجه به اهتمام دین به ابعاد مختلف زندگی بشر، می‌توان مبنای، اصول و روش‌های برخورد با انحرافات را از متون دینی بیرون کشید.

قرآن کریم با بیان این اصول و شیوه‌ها و نیز نشان دادن تأثیرات آن‌ها، الگوی روشی مناسبی برای اصلاح روابط و ناهنجاری‌های اخلاقی و اجتماعی را در خود دارد. بدیهی است با جستجو در آیات قرآن و پی بردن به روش‌های برخورد قرآن با انحرافات، دسترسی به یک الگوی رفتاری، برخورد با انحرافات آسان می‌گردد و اختلافات میان نظرات و برخوردهای موجود و برخوردهای قرآنی آشکار می‌شود و به حل مشکلات و ناهنجاری‌های اخلاقی یاری می‌رساند. اینکه قرآن چه اصولی را در برخورد با انحرافات مد نظر قرار داده‌است و برای اجرا کردن آن‌ها از چه شیوه‌هایی استفاده می‌کند و نیز چه نکاتی باید مد نظر مریبان در برخورد با متربیان جوان قرار گیرد، از پرسش‌هایی است که در این مقاله به آن‌ها جواب داده شده‌است. تحقیقاتی در زمینه اصول تعلیم و تربیت اسلامی به رشته تحریر درآمده که به صورت کلی این اصول را تبیین کرده‌است و در انتخاب اصول و شیوه‌ها و تخصیص آن به دوره جوانی، تمایزهایی با مقاله پیش رو دارند (ر.ک؛ احمدی: ۱۳۶۴). بعضی دیگر از کتب به بیان شیوه‌ها بدون قالب خاصی از اصول و شیوه‌های مربوط پرداخته‌اند که در بیان گستره بحث، اصول روش‌ها و شیوه‌های با یافته‌های این پژوهش متفاوت است (ر.ک؛ حاجی بابائیان امیری، ۱۳۸۸: ۶۵، ۷۵، ۱۱۷، ۱۰۵، ۱۹۹، ۲۵۳ و...). اما مقالاتی نیز در این زمینه نگاشته شده‌است که تفاوت‌های مذکور در این مقاله با کتب پیشین بر آن‌ها نیز صدق می‌کند (ر.ک؛ قائمی مقدم، ۱۳۸۷: ۷۱ و حبیبی سی‌سرا، ۱۳۹۵: ۱۳۴). اما این نوشتار سعی دارد که با پژوهش اخلاق هنجاری و با شیوه مطالعه در آیات و روایات، اصول حاکم بر مواجهه اخلاقی قرآن با انحرافات را به دست آورده‌است و این اصول را به‌عنوان یک نظام الگویی به همراه روش‌های مربوطه برای برخورد والدین و مریبان با انحرافات اخلاقی جوانان معرفی نماید. با توجه به اینکه

رویکرد این مقاله بر اساس اخلاق کاربردی است و در اخلاق کاربردی، روش اصل‌گرایی به عنوان یکی از روش‌های مهم در این زمینه تلقی می‌شود و سعی کرده‌ایم به این اصول و روش‌ها توجه کنیم. رعایت اصل تکریم با شیوه گفتار نیک، رعایت ادب و اصل تذکر با شیوه استفاده از بیانات، عبرت، موعظه، تمثیل، انذار و تبشیر، و نیز اصل تناسب با شیوه‌هایی چون صراحت در گفتار، تساهل و تسامح، تغافل و تجاهل، صفح و عفو و میانه‌روی از مواردی است که از آیات الهی استخراج و از یافته‌های این مقاله می‌باشد.

۱- مفهوم‌شناسی الگوی اخلاقی

اخلاق از ریشه «خلق» به معنای قوا، سجایا و صفات درونی است که با چشم دل دیده نمی‌شود (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۲۹۶) و می‌توان گفت اخلاق «در اصطلاح اندیشمندان، هر گونه صفت نفسانی [است] که موجب پیدایش کارهای خوب یا بد می‌شود» (مصباح، ۱۳۸۶: ۱۵). بنا بر تعریف علم اخلاق، شناخت شیوه‌ها و راه‌های کسب خوبی‌ها و رفع و دفع بدی‌ها از موضوعات آن علم به شمار می‌رود (ر.ک؛ همان، ۱۳۸۰: ۱۸). پس الگوی اخلاقی باید به گونه‌ای باشد که مخاطب را با به خوبی‌ها نزدیک کرده، از بدی‌ها دور سازد. الگوی اخلاقی در واقع، صفات و ملکات پسندیده‌ای هستند که به سبب شایستگی، سزاوار تقلید و پیروی هستند. الگو در لغت به معنای مدل، سرمشق، مقتدی، اسوه، قدوه، نمونه و مثال آمده است (ر.ک؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۳: ۳۲۴۸). اما در اصطلاح و در علوم مختلف، متفاوت آمده که تقریباً نزدیک به هم است. «انسان الگو» نیز به شخصی گفته می‌شود که به سبب یا متخلق بودن به برخی صفات و خصوصیات نیک، شایسته تقلید و پیروی است. منظور از الگو، گاهی ممکن است یک شخص یا یک روش و یا به صورت کلی، یک نظام باشد که مصادیق گوناگونی دارد. اما آنچه که مد نظر این مقاله است، اصول اخلاقی قرآنی است که با شیوه‌های متفاوت با انحرافات برخورد می‌کند و می‌تواند نظام الگویی مناسبی برای والدین، مربیان و مبلغان در برخورد با خطاها و چالش‌های ناشی از آن برای جوانان باشد.

۲- اصول الگوی اخلاقی قرآن

اسلام به‌عنوان یک نظام منسجم و کامل، کنش‌ها و واکنش‌ها را به تبعیت از اصول و قواعد خاصی پایه‌ریزی کرده‌است. این اصول پایه‌های هنجارها و رفتارهای ارزشی اجتماع را تشکیل می‌دهد. لازم به ذکر است که این اصول به‌عنوان یک اصل کلی در هر زمینه می‌تواند مبنا قرار گیرد، ولی می‌توان با الگوبرداری از آن و تطبیق با حیطه اخلاقی، یک اصل اخلاقی از قرآن در برخورد و مواجهه با انحرافات را به‌دست آورد. به برخی از این اصول و شیوه‌های برآمده از آن در این نوشتار اشاره می‌کنیم.

۲-۱ اصل تکریم

یکی از اصول اساسی در اسلام، اصل کرامت نَفْس است. ابن‌فارس ذیل واژه «کرم» آورده‌است: «شرف فی نفسه أو شرف فی خلق من الأخلاق» (ابن‌فارس، بی‌تا، ج ۵: ۱۷۲). از سخن ابن‌فارس معلوم می‌شود که کرامت، ذاتی و عرضی است. آنچه که مسلم است این است که متعلق اکرام قطعاً چیز باارزشی است و آن جنبه روحانی انسان است که طبق آیه ۲۹ سوره حجر، خداوند از روح خود در انسان دمیده‌است: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾. در قرآن، آیات فراوانی وجود دارد که خاستگاه آن‌ها به کرامت و عزت انسان برمی‌گردد (ر.ک؛ الرحمن / ۳-۱؛ الجاثیه / ۱۲-۱۳؛ النمل / ۴۰؛ البقره / ۳۰؛ التین / ۴؛ الحجر / ۲۹ و ص / ۷۲) که مهم‌ترین آن، آیه ۷۰ سوره اسراء است که صراحتاً به تکریم انسان از سوی خدا اشاره می‌کند. علامه طباطبائی معتقد است که این آیه بیان حال جنس بشر است و مشرکان، کفار و منافقان را نیز در بر می‌گیرد (ر.ک؛ طباطبائی، بی‌تا، ج ۱۳: ۱۵۵). انسان به سبب انسان بودنش از منظر قرآن درخور احترام است و تکریم انسان بر مبنای کرامت ذاتی او، می‌تواند در مواردی چون حقوق قضایی، حقوق شهروندی، حقوق اجتماعی و خانوادگی نمود پیدا کند. از مصادیق رعایت حقوق انسان بر مبنای کرامت ذاتی، برخورد کریمانه و بامنزلت با اوست که نداشتن چنین برخوردی، اصل کرامت انسانی را مخدوش می‌کند.

علاوه بر آنچه گفته شد، تکریم شخصیت انسان در سلامت جسمی و روحی انسان‌ها تأثیر بسزایی دارد که در این میان، خصوصاً جوانان، به سبب ثبات هویت فردی و اجتماعی به آن نیازمندند. روانشناسان معتقدند که در تربیت خانوادگی و اجتماعی، رفتار اهانت‌آمیز و مغایر با تکریم شخصیت افراد سبب درماندگی، دل‌سرد شدن و ایجاد ناهنجاری‌های رفتاری در افراد می‌شود: «آدلر معتقد است اضطراب و نگرانی نوجوانان و جوانان ریشه در ناهنجاری‌های تربیتی در کانون خانواده‌هایی دارد که در پی تحمیل نظرات خود به نوجوانان هستند» (خنیفر، ۱۳۸۰: ۲۰۶). اگر شیوه‌ها و اصول اخلاقی و تربیتی همراه با تکریم شخصیت مخاطبان صورت پذیرد، منجر به تقویت ارزش‌های معنوی و سست کردن ناهنجاری‌های اخلاقی می‌گردد. تکریم شخصیت تنها یک صفت کلامی نیست، بلکه در برخوردها نمود پیدا می‌کند و افراد خصوصاً نسل یادشده را به سوی ارزش‌ها و هنجارها راغب‌تر کرده‌است و از ناهنجاری‌ها رویگردان می‌سازد. قرآن کریم نیز با عنایت ویژه به انسان می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ (الإسراء / ۷۰)؛ چراکه با توجه به آیه ۲۹ سوره حجر، انسان صاحب روحی خدایی و جوهر قدسی الهی است. با اندک تأملی در برخوردهای انبیا با قوم‌هایشان در قرآن می‌توان به رعایت این اصل به عنوان یکی از پایه‌های نظام اخلاقی و تربیتی پی برد که ممکن است با شیوه گفتار نیک و یا رعایت ادب و یا روش‌های دیگر همراه باشد. به عنوان نمونه، دستور قول لَیْن به موسی در برخورد با فرعون ممکن است چند دلیل برای این امر وجود داشته باشد؛ مانند جذب بیشتر مخاطب یا جلوگیری از واکنش احتمالی مخاطبی چون فرعون. اما می‌توان گفت با توجه به نظر علامه طباطبائی ذیل آیه ۷۰ سوره اسراء، کرامت انسانی که شامل عموم انسان‌ها می‌شود، فرعون را نیز در بر می‌گیرد و طبق اصل تکریم شخصیت، حضرت موسی امر به قول لَیْن در برخورد با فرعون می‌شود تا شاید اسباب نجات و رهایی وی را از انحراف بزرگش فراهم آورد. حتی این اصل در برخورد حضرت یعقوب با فرزندان‌ش مشاهده می‌گردد. در آیه ۱۳ سوره یوسف آمده است که وقتی برادران یوسف می‌خواهند او را با خود به صحرا ببرند، حضرت یعقوب^(ع) مانع می‌شوند و علت ممانعت

از فرستادن یوسف را به خود منتسب می‌کند که من ناراحت می‌شوم. ممکن است یکی از دلایل عذر ایشان، تهمت نزدن به فرزندان به سبب حفظ کرامت و عزت نفس آن‌ها باشد که برگرفته از اصل تکریم شخصیت انسانی است.

۲-۱-۱) گفتار نیک

سخن وسیله انتقال مفاهیم و ارتباط بین افراد انسان است که جایگاه آن در آیات ۱ تا ۴ سوره الرحمن بیان شده است: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾. مراد از بیان، «کلامی است که از آنچه در ضمیر است، پرده برمی‌دارد... این همان تکلم و نطق است که اجتماع مدنی بشر بدون آن تمام نمی‌شد... بیان قدرت بر سخن، از اعظم نعمت‌ها و آرای ربانی است که برای بشر موقف انسانیش را حفظ می‌نماید و به سوی هر خیری هدایتش می‌کند» (طباطبائی، بی تا، ۱۹: ۹۶). از آنجا که خداوند وقوف کامل به مخلوق خود، یعنی جنس بشر دارد، بهتر از خود بشر می‌داند که چه نوع تکلمی و در چه شرایطی می‌تواند به نفع او تمام شود. در قرآن کریم، چند نوع گفتار نسبت به مخاطب وجود دارد که از آن جمله، قول لَئِن (طه/ ۴۴)، قول سدید (النساء/ ۹ و الأحزاب/ ۷۰)، قول حسن و احسن (البقره/ ۸۳ و الأسراء/ ۵۳)، قول معروف (البقره/ ۲۳۵-۲۳۶؛ النساء/ ۵ و الأحزاب/ ۳۲)، قول کریم (الاسراء/ ۲۳) است. خداوند به بیان انواع گفتار پسندیده و ناپسند در میان اقشار مختلف مردم پرداخته است و با سنجش آثار، آن‌ها را ارزش‌گذاری می‌فرماید که این ارزش‌ها در حیطه‌های گوناگونی، مانند عقیدتی، اجتماعی، عاطفی و... کاربرد دارند. «منظور از قول، گفتار و بعضاً به رفتار نیز تعبیر می‌شود؛ چراکه رفتار، ملازمه گفتار است. کلمه قول اگر با صفت لَئِن یا نرم یا معروف بیاید، قابل آن است که کرامت و حرمت انسان‌ها را حفظ کند» (همان، ج ۴: ۲۰۱). قول لَئِن یا نرم خصوصیات خاصی دارد که در اکثر مواقع، واکنش مثبت به همراه دارد و به نوعی، سبب بیداری دل آدمی می‌شود و نیز با چنین گفتاری می‌توان از مخاطب اعتراف گرفت. به همین سبب، انبیا و ائمه^(ع) این شیوه را در مناظرات خود انتخاب کرده بودند. نمادهای معنادار شفاهی نسبت به نمادهای غیرشفاهی اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا کنش‌ها و واکنش‌های انسانی

عمدتاً شفاهی است. قرآن کریم نیز برای رعایت کرامت انسانی و با هدف نفوذ در دل‌ها، امر به خوش‌زبانی و اجتناب از درشت‌گویی را مکرراً در آیات خود متذکر می‌شود:

﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ﴾ (الإسراء / ۵۳).

همچنین، دستور قرآن در کنش متقابل اجتماعی با اطرافیان، برخورد ملایم و توأم با مهر و عطوفت انسانی است؛ آنجا که به پیامبرش در دعوت فرعون به خیر و خوبی می‌فرماید: ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾ (طه / ۴۴).

صاحب تفسیر نمونه هدف از قول لَیِّن را جذب مخاطب، متذکر شدن، هدایت و یا حداقل آگاهی از عواقب شوم کار بد و انحرافات می‌داند (ر.ک؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۱۳: ۲۱۲). از این آیه مشخص می‌شود که «شروع تربیت و هدایت باید با سخن نرم باشد و گام اول در نرم صحبت کردن است. همچنین، نباید از هدایت ناامید گشت» (قرآنی، ۱۳۸۸، ج ۵: ۳۴۶).

هر شخصی توانایی تشخیص تأثیر و کنش متقابل شیوه صحبت خود بر شخص مقابل را دارد. قرآن ضمن توجه به این تأثیرات در آیه ۱۰۴ سوره بقره می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنًا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

باید به انعکاس حرف‌ها توجه داشت. ممکن است کسی حُسن نیت داشته باشد، اما بازتاب شیوه برخورد خود را در نظر نگیرد. اسلام به انتخاب واژه‌های مناسب، بیان سنجیده و نحوه طرح ارائه مطلب توجه دارد (ر.ک؛ همان، ج ۱: ۱۷۴). اهمیت انعکاس سخن به میزان خود سخن و یا گاهی بیشتر از آن است. علامه معتقد است که قول مؤمن نباید موجب افساد شود (ر.ک؛ طباطبائی، بی‌تا، ج ۱۶: ۳۴۷). در نتیجه، باید مراقب بود که از سخن درشت یا سخنی که جوان را نه تنها از انحراف برنمی‌گرداند، بلکه به سمت فساد می‌کشاند، اجتناب نمود. این امر مخصوص جوانان نیست، بلکه در محاجه حضرت ابراهیم^(ع) با پدرش شاهد سخن و قول کریمانه و نرم و در عین حال، استدلالی و هدفدار هستیم که در قالب هشدار دلسوزانه، پدر را متوجه عواقب انحراف او می‌کند (ر.ک؛ مریم / ۴۸-۴۱) و یا زمانی که حضرت نوح^(ع) در قبال انحراف و سرکشی فرزندش، او را با

لحن دلسوزانه «یا بُنی» صدا می‌زند و یا حتی بعد از آن، برای فرزندش طلب شفاعت می‌کند، نشان از رفتار محبت‌آمیز حضرت نوح^(ع) در مقابل انحراف فرزندش دارد (ر.ک؛ هود/۴۲). قول مورد نظر دیگر در قرآن، «قول معروف» یا به تعبیری، قول نیک و شایسته را گویند که هر گونه رفتار باطل، بیهوده، گناه‌آلود و مخالف حق را نفی می‌کند (ر.ک؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۱۷: ۲۸۹) که از مجموع آیات مربوط به قول معروف می‌توان امر به سخن نیکو و پسندیده به دور از لغو و بیهوده را دریافت کرد. قول احسن و حُسن که در قرآن آمده‌است، به گفتار نیکو و سخنی اشاره دارد که در آن، دعوت به سوی حق توأم با عمل صالح انجام گیرد. طبق آیه ۵۳ سوره اسراء، جلوگیری از ایجاد فتنه و اختلاف میان مردم از آثار قول احسن است. در باب قول سدید (گفتار محکم و خلل‌ناپذیر) که در قرآن همراه با تقوا ذکر شده، ممکن است ناظر به سعادت انسان باشد. صاحب‌المیزان درباره قول سدید می‌فرماید: «اگر با صفتِ سدید توصیف شود، ظاهر در این معنا خواهد بود که چنین قولی قابل آن هست که به آن معتقد شوند و بر طبق آن عمل کنند» (طباطبائی، بی‌تا، ج ۴: ۲۰۱). از منظر قرآن، اصلاح اعمال و بخشایش گناهان از آثار قول سدید (الأحزاب / ۷۱-۷۰) است. اما در باب «قول کریم»، یک بار درباره والدین آمده که به معنای سخن ارزشمند و نفیس و یا به تعبیر تفسیر نور، بزرگوارانه است (ر.ک؛ قرآنی، ۱۳۸۸، ج ۸: ۲۷۳). اگرچه سخن قرآن در هر یک از آیات بیان‌شده مربوط به موضوع خاصی بوده، اما سرانجام، می‌توان یک قاعده گفتار شایسته و مورد قبول را بر مبنای حفظ کرامت مخاطب از آن‌ها دریافت کرد که می‌توان بسته به شرایط خاص، از هر یک از انواع سخن بهره برد. استفاده بجا از هر یک از انواع سخن گفتن در ارتباطات و تأثیرگذاری، نقش بسزایی ایفا می‌کند. آنچه امروزه در سطح جامعه مغفول مانده، شیوه سخن گفتن در شرایط خاص است. قرآن به زیبایی با بیان انواع قول، راه‌های برون‌رفت از چالش محدودیت بیان، هنگام برخورد با جوان خطاکار را فرا روی والدین و مربیان قرار داده‌است.

۲-۱-۲ رعایت ادب

از شگفتی‌های قرآن که از نشانه‌های اعجاز آن نیز به شمار می‌رود، رعایت ادب و به کار نبردن تعابیر زننده و ناموزون در بیان قصص، بدون کاستی در آن است. به مقتضای تکریم شخصیت انسان، حفظ و رعایت ادب نیز از مواردی است که در آیات مختلف قرآن به فراخور موضوع مربوط به چشم می‌خورد (الإسراء/ ۵۳). صاحب تفسیر المیزان معنای جمله ﴿الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ را کلماتی می‌داند که از نظر مشتمل بودن بر ادب و خالی بودن از خشونت، ناسزا و توالی فاسده دیگر، نیکوتر باشد (ر.ک؛ طباطبائی، بی‌تا، ج ۱۳: ۱۱۸).

قرآن کریم در ترسیم صحنه‌های داستان حضرت یوسف^(ع) به طرز شگفت‌انگیزی دقت در بیان را با متانت و عفت به هم آمیخته‌است و بدون اینکه از ذکر وقایع چشم‌پوشی کند، تمام اصول اخلاقی را نیز به کار بسته‌است. از جمله نکات قابل توجه و اخلاقی در این داستان، به کار نبردن نام زلیخا و یا «إمرأة العزيز» است، بلکه می‌گوید: ﴿الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا﴾ (یوسف/ ۲۳) که هم عفت بیان را رعایت کند (ر.ک؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۹: ۱۳۸۰) و هم به منزله تنبیهی برای همسر عزیز مصر باشد که به نظر می‌رسد به سبب انحراف اخلاقی، شایستگی آوردن نامش را نداشت. همچنین، می‌توان از این برخورد چنین پیامی را دریافت که «در هنگام برخورد یا بازگویی اشتباه شخص، نامی از او برده نشود و مسائل مربوط به فساد اخلاقی، سر بسته و مؤدبانه مطرح می‌شود» (قرائتی، ۱۳۸۸، ج ۴: ۱۸۱). حضرت لوط^(ع) نیز از آغاز دعوت تا زمانی که اندک امیدی به هدایت مخاطبان خود داشت، با دلسوزی و خیرخواهی با آنان برخورد می‌کرد، اما زمانی که قومش او را تهدید به اخراج از شهر کردند، حضرت لوط تنها از عمل آنان اظهار ناخشنودی کرد، اما نسبت به آن‌ها بی‌احترامی نکرد و ادب را در گفتارش رعایت کرد: ﴿قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ﴾ * قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ﴾ (الشعراء/ ۱۶۷-۱۶۸). درباره حضرت نوح نیز زمانی که قومش او را گمراه خواندند (ر.ک؛ الأعراف/ ۶۲)، نگفت خودتان گمراه هستید، بلکه از آنان در گذشت تا آن‌ها

به تدریج رام سازد و در عمل تواضع را به آن‌ها بیاموزد (ر.ک؛ مغنیه، ۱۴۲۵ق: ۲۰۲). حضرت علی^(ع) نیز به انعکاس ادب اشاره می‌کند و می‌فرماید: «إِجْمَلُوا فِي الْخُطَابِ تَسْمَعُوا جَمِيلَ الْجَوَابِ: با مخاطب خود مؤدب سخن بگویید تا او نیز با شما با احترام سخن بگوید» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ۱۵۸). رعایت ادب از شکسته شدن حریم‌ها جلوگیری و تأثیر هدایت را مضاعف می‌کند. در برخورد با جوانان خطاکار نیز باید به این نکته توجه کرد تا بتوان اعتماد اولیه را کسب نمود و آنگاه برنامه هدایتی را پیاده ساخت. نام بردن آنان با بی‌حرمتی و بی‌احترامی به سبب خطایشان، آنان را نسبت به انحرافشان یاغی کرده، جلوه زشت خطایشان را در نزد آنان کمرنگ می‌سازد و این مطلوب برای تربیت و هدایت و رشد اخلاقی نیست.

۲-۲) اصل تذکر

«ذکر» به معنای «یادآوری» است. گاهی چیزی به یاد می‌آید و مراد از آن، حالتی است در نفس که با آن انسان معرفت و شناخت چیزی را قبلاً حاصل کرده‌است (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۳۲۸).

آدمی به سبب گرفتار شدن در بندهای دنیوی دچار غفلت از یاد حق و حقیقت هستی می‌شود. این موضوع که قرآن خود را «ذکر» و پیامبر را «مدکر» معرفی می‌کند (ر.ک؛ المزمّل / ۱۹ و الغاشیه / ۲۱). این آیات نشان می‌دهد که انسان یک معرفت پیشینی دارد و فطرتی ملایم با نیکی دارد و در این دنیا نیازمند به تذکری است که او را به مسیر هدایت بازگرداند. از این رو، انبیا برای بیداری انسان‌ها آمدند و در واقع، رسالت آن‌ها زدودن گردوغبار ضلالت و گمراهی از عقول مردم است، نه ایجاد فطرت پاک در انسان و این بیان از فطری بودن اخلاق در بشر دارد که بدین امر در خطبه اول نهج‌البلاغه توجه شده‌است. بر این اساس، «تذکر اصلی است برگرفته از قرآن که عبارت است از گفتار یا رفتاری که از مربی سر می‌زند تا مرتباً را نسبت به آنچه که از یاد برده‌است و یا از آن غفلت کرده، یا از آن بی‌خبر است و اطلاع آن برایش لازم است، آگاه سازد و احساسات او را در قبال آن‌ها برانگیزد» (قائمی مقدم، ۱۳۸۷: ۵۸). توجه به فطری بودن اخلاق و

گرایش‌ها به خیر در فطرت جوانان این نکته را گوشزد می‌کند که کار متریبی در اصل، بیداری جوان و توجه دادن او به سرمایه درونی اوست. در نتیجه، هیچ خطا و انحرافی خواسته واقعی او نیست و نوع نگرش مریبان و والدین شکل دهنده رفتار آن‌ها در مقابل انحرافات متریبان آنان خواهد بود. برای نمونه، حضرت سلیمان با وجود قدرت بر اعمال روش‌های گوناگون مقابله، برای ارشاد و هدایت قوم سبأ از نامه‌نگاری آغاز کرده‌است و نامه‌اش را با «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع می‌کند که نهایتاً به بیداری بلقیس و کشف گوهر انسانی در او و جلوگیری از ادامه انحراف او منجر می‌شود (ر.ک؛ النمل / ۳۰ و ۴۴). تأثیر نامه به قدری بوده که ملکه سبأ آن نامه را «کریم» می‌خواند که برخی معتقدند این به سبب «بسم الله» ابتدای نامه است که بلقیس تا آن زمان نشنیده بود و یا به سبب حسن خط و زیبایی الفاظ آن بود (ر.ک؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷: ۳۴۳). در نامه‌نگاری با وجود تذکر و نبود تذکر دهنده، فضا برای تفکر و تغییر مسیر فرد منحرف بیشتر است. حتی پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز در شروع دعوت جهانی از نامه‌نگاری استفاده کردند. از سویی دیگر، حضرت موسی (ع) از جانب خدا مأمور بود که حضوراً با فرعون ملاقات کند و او را به راه راست هدایت نماید. به هر روی، با توجه به شرایط خاص می‌توان از روشی خاص نیز بهره برد. بنابراین، تلاش انبیا برای بیداری دل‌ها با توجه به شرایط و موقعیت مخاطبان خود به روش‌های مختلفی انجام می‌شد و هدف نهایی آن‌ها، بیداری فطری انسان بوده‌است. بر این اساس، عواقب گناه در قرآن به تبیین حق وابسته می‌شود. این نکته می‌تواند اصلی را به ذهن فراخواند که در برخورد با انحرافات، خصوصاً اخلاقی، باید مد نظر داشته باشیم که تمام تلاش برای اطلاع‌رسانی جوانان انجام شده باشد. الگوی اخلاقی برگرفته از قرآن نیز بر امر روشنگری قبل از اتمام حجت تأکید دارد. حضرت علی (ع) تذکر را از سرزنش مؤثرتر می‌داند و می‌فرماید: «تَلْوِيحٌ زَلَّةٌ الْعَاقِلِ لَهُ مِنْ أَمْفِي عِتَابِهِ: تذکر دادن لغزش انسان عاقل با کنایه بر او از سرزنش و توبیخ صریح مؤثرتر و دردناک‌تر است» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ۳۱۸). این اصل با شیوه‌های خاصی قابل اجراست که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

۲-۲-۱) استفاده از بینات و استدلال‌ها

یکی از شیوه‌های آگاه کردن و متنبه ساختن مخاطب، درگیر کردن فرد با وجدان و عقل خویش است. وجدان آدمی میزانی است که نیک و بد اعمال او را محاسبه می‌کند و در اتخاذ راه درست، نقش چراغی را بازی می‌کند که نبودش مسیر را تاریک می‌سازد. وجدان آدمی بر اساس عقل، منطوق و نفْس لوامه او تصمیم می‌گیرد و می‌توان او را نیز نوعی رسول درونی انگاشت که به هنگام گناه یا خطا و انحراف به کمک انسان می‌آید. در این شیوه، سعی می‌شود مخاطب را با استدلال و بیان نکاتی که به آن‌ها علم دارد و یا با فطرت او سازگار است و یا به آن‌ها علم ندارد، اما عقل او آن‌ها را اثبات می‌کند، به چالش کشاند؛ به این معنا که روی نکاتی تأکید کرد که مخاطب با اندک تأملی به درستی آن اذعان کند.

این امر گاهی با یک استدلال ساده عقلی صورت می‌گیرد؛ به عنوان مثال، قرآن کریم در سوره نحل، پس از تسیح و تنزیه خداوند و توصیف کارهای او، از خلقت زمین و آسمان تا نزول باران و رویاندن گیاهان و میوه‌ها و غیره که در همه آن‌ها نشانه‌هایی برای تفکر و هدایت انسان‌هاست، بیان می‌دارد (ر.ک؛ النحل / ۱۷).

حضرت لوط^(ع) در مقابله با انحرافات اخلاقی قوم خود دست به استدلال می‌زند؛ چرا که محور دعوت و هدایت الهی، روشنگری و جهل‌زدایی است. لوط با استدلال عرضی و مقبولات فطری و عام چنین می‌گوید: ﴿وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ﴾ (العنکبوت / ۲۸). گاهی نیز با استدلال عقلی از آن‌ها می‌پرسد که چرا از نظام عادی خلقت تعدی می‌کنند: ﴿تَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ * وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ...﴾ (الشعراء / ۱۶۵-۱۶۵) و چون می‌بیند قوم پلیدش حتی برای مهمانان او سوء نیت دارند، با برهان‌های فطری به تحریک وجدان مخاطبان می‌پردازد و بر مبنای فساد اخلاقی و اجتماعی در پایان چند پیام تبلیغی، آنان را متجاوز، مسرف و نادان برمی‌شمارد. ﴿بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ﴾ (الشعراء / ۱۶۶)؛ ﴿بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ﴾ (الأعراف / ۸۱) و ﴿بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ (النمل / ۵۵).

حضرت سعی دارند تا با سؤالی استفهامی در آیه ﴿وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْزَاقِكُمْ﴾ مخاطب را به فکر وادارد و او را متذکر شود به اینکه این عمل ناپسند با سرشت و طبیعت بشر ناسازگار است و آن امری است که بشر آن را ناروا می‌شمارد. این آیات به‌خوبی روشن می‌دارد که پیام حضرت برای قوم خود، بیماری اخلاقی و غیرانسانی بوده که آن‌ها بدان مبتلا شده بودند و منشاء آن بیماری نیز چیزی جز جهل و اسراف نبود. حضرت عیسی^(ع) در دعوت یهود نیز از بیته و آیه استفاده کرده‌است: ﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾ (الزخرف / ۶۳). در دوره جوانی نیز به سبب استدلالی شدن و توجه به مباحث منطقی آنچه که به اقناع هرچه بیشتر جوان کمک می‌کند، برخورد با خطای او با استدلال و دلیل است. اگر خطا و انحراف اخلاقی جوان برایش قطعی شود، یقیناً وجدانش وارد عمل می‌شود و طبق وظیفه، برای بیداری و بازگشت از انحراف او تمام تلاش خود را خواهد کرد. زمانی که مربی یا والدین دلیل غیرمنطقی و ناپذیرفتنی بیاورند، او نیز به‌راحتی با منطق خود خطای خویش را موجه ساخته، به آن ادامه می‌دهد.

۲-۲-۲) عبرت

بخش اعظم آیات قرآن، بیان تاریخ و سرگذشت انسان‌های پیشین است. بیان سرگذشت انسان‌ها و اقوام در قرآن موجب می‌شود تا مخاطب نسبت به آن‌ها احساس قربت و همبستگی نماید و از آن‌ها الگوبرداری کند. بایدها و نبایدهایی که سرانجام آن معلوم است، برای افراد در انتخاب مسیر، مؤثرتر از بایدها و نبایدهای دستوری است. قرآن کریم به‌صراحت هدف از بیان سرگذشت‌ها را تذکر، یادآوری و موعظه مطرح می‌کند: ﴿وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (هود / ۱۲۰). در جای دیگر، با استفهام تقریری از مخاطب خود، نسبت به اطلاع از سرگذشت‌ها و برخورد با آن‌ها اقرار می‌گیرد و او را به تفکر می‌خواند (ر.ک؛ الفجر / ۱۴-۶).

ارجاع افراد به گذشته خود آن‌ها یا دیگران با عنایت به تجربه‌ها و راه‌های رفته در قالب داستان بلند یا کوتاه، منجر به هوشیاری آنان می‌گردد. در باب اشتباه جوانان نیز این شیوه می‌تواند به صورت غیرمستقیم آنان را نسبت به اعمال و رفتارشان متذکر گردد و هوشیار سازد. در غالب افراد، آگاهی و باور به سرانجام کار، سبب تأمل بیشتر در انجام آن امر خواهد شد. به عنوان نمونه، داستان حضرت یوسف^(ع) را که در زمینه‌های مختلفی چون اخلاقی، اجتماعی، حکومتی و... پیام دارد، به عنوان عبرت برای اولی‌البصیر معرفی می‌کند: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ (یوسف / ۱۱۱) و مخاطب با مطالعه، خواندن و تفکر در این داستان ناخودآگاه به بدی و نیکی افراد و اعمال آنان اذعان می‌کند و سعی در اجتناب از اعمال آن‌ها در صفحه عقل او، همچون دستوری اخلاق نقش می‌بندد. حضرت علی^(ع) نیز میوه عبرت‌آموزی را مصونیت از خطا و لغزش می‌داند (ر.ک؛ تمیمی، ۱۴۱۰ق: ۵۰) و می‌فرماید: «الْإِغْتِيَابُ يَقُودُ الرَّشِدَ؛ عبرت‌آموزی آدمی را به رشد و صلاح می‌کشاند» (همان: ۶۰). از این آیات و قصص فراوان در قرآن و روایت، تأثیر و اهمیت داستان واقعی و غیرواقعی با هدف آگاهی مخاطب از فرجام امور کاملاً نمایان می‌شود. این هدایت عملی با رسوخ در عقل مخاطب می‌تواند بسیار کارساز و بدون آسیب، او را متوجه خطایش کند. مرییان با فهم این موضوع باید توانایی خود در به تصویر کشیدن انحرافات اخلاقی و فرجام آن‌ها را برای جوانانی که دچار انحراف اخلاقی شدند، بالا ببرند.

۲-۲-۳ موعظه

به گفته راغب، موعظه منعی است که با بیم دادن همراه است (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۸۷۶). اما علامه موعظه را بیانی می‌داند که نَفَسِ شُنُونِه را نرم و قلبش را به رِقَّت می‌آورد (ر.ک؛ طباطبائی، بی‌تا، ج ۱۲: ۳۷۲)؛ «موعظه سخنی است که قلب را نرمی و رِقَّت می‌بخشد و عواطف را تحریک می‌کند و موجب می‌شود تا انسان متذکر شود، از کجی و پلیدی دست بردارد و به خوبی‌ها روی آورد» (قائمی مقدم، ۱۳۸۷: ۷۴). منشاء تأثیرگذاری موعظه را باید در فطرت انسان جستجو کنیم؛ چراکه انسان فطرتاً به خوبی‌ها تمایل دارد، ولی در اثر غفلت و نادانی به سوی انحرافات روی می‌آورد.

ویژگی برجسته در موعظه، خیرخواهی است؛ بدین معنا که موعظه‌گر باید خیرخواه شنونده موعظه باشد تا موعظه تأثیر لازم را داشته باشد؛ چنانکه معنای واژه نصیحت نیز خیرخواهی است. همان‌گونه که هدف حضرت شعیب^(ع) از هدایت و موعظه را چیزی جز اصلاح معرفی نکرد: ﴿... وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَيَّ مَا أَنْتُمْ عَنْهُ إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ...﴾ (هود/ ۸۸). البته موعظه مد نظر قرآن، موعظه حسنه است: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (النحل/ ۱۲۵).

مقید کردن موعظه به حسنه نشانگر آن است که موعظه، غیر حسنه هم می‌تواند باشد: «موعظه حسنه موعظه‌ای است که از نظر تأثیر نیکوی آن در احیای حق مورد نظر است و حُسن اثر زمانی است که موعظه‌گر به آنچه خودش وعظ می‌کند، متعظ باشد» (طباطبائی، بی تا، ج ۱۲: ۳۷۳)

باید دقت داشت که موعظه شرایط خاص خود را می‌طلبد. اول اینکه خود موعظه‌گر باید نمونه بارزی باشد از آنچه که می‌گوید. داشتن فصاحت و بلاغت، در نظر گرفتن زمینه‌های اعمال موعظه، سن مخاطب، مکان و زمان مناسب از دیگر مواردی است که موعظه‌گر باید بدان توجه کند، خصوصاً در باب جوانان، به اقتضای شرایط سنی آنان، باید زمینه‌های موعظه را طوری ایجاد کرد که آن‌ها را از موعظه متواری نسازد. والدین و مربیان نباید از این امر غافل شوند که حُسن نیت خود را مبنی بر همگامی و همدردی با مخاطب خطاکار نشان دهند.

۲-۲-۴) تمثیل

«مَثَلٌ» عبارت است از سخن گفتن درباره چیزی که شبیه است به سخن درباره چیز دیگر که بین آن دو شباهتی هست تا یکی از آن‌ها دیگری را تبیین و مجسم کند (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۷۵۹). تمثیل، یعنی نمونه آوردن و مثال زدن. تمثیل شیوه‌ای است برای توضیح و تبیین مطلب که در آن بین دو چیز نوعی مقایسه صورت می‌گیرد؛ «به این معنا که وقتی گوینده مخاطب خود را از درک مطلبی عاجز می‌بیند، با ذکر مَثَل و

آوردن نمونه، ذهن او را برای درک بهتر و عمیق‌تر آماده می‌کند» (قائمی مقدم، ۱۳۸۷: ۷۵). محسوس‌ترین فایده تمثیل، تسریع و تسهیل در فهم مطلب است. در اثرگذاری مثل بر مخاطب، شکی نیست و شاید به همین دلیل پیامبران از این شیوه بهره برده‌اند. قرآن کریم نیز از مثال‌های ناب و درخور تفکر زیادی استفاده کرده‌است تا زمینه درک و فهم بهتر و در نتیجه، تذکر و هوشیار شدن انسان را فراهم سازد (ر.ک؛ ابراهیم/ ۱۸؛ البقره/ ۲۶۱؛ الجمعة/ ۵ و الحديد/ ۲۰). یکی از تمثیل‌های قرآنی که به تصریح خود آیه، برای متذکر شدن مردم بیان شده، در سوره ابراهیم آمده‌است: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾ (ابراهیم/ ۲۴).

در این آیه، کلمه «طیبه» را به درختی مثال می‌زند که رشد و نمو دارد، از هر نظر پاک است و نظامی با اصل و فرع دارد، استوار و محکم است، مولد است و دایم ثمردهی می‌کند. این گونه سخن گفتن با مخاطب، او را به تفکر وامی‌دارد که کلمه «طیبه» به چه چیزی اشاره دارد و چگونه می‌توان مصداق کلمه «طیبه» بود؛ چنان‌چه در آخر آیه ﴿لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ آمده‌است و به هدف قرآن از تمثیل برای تذکر و توجه مخاطب اشاره دارد. در واقع، هدف از مثل‌های قرآنی، تغییر رفتار و نوع نگرش انسان‌هاست و این یک هدف تربیتی است که می‌تواند الگویی به دست دهد تا در سایه آن برای تغییر مسیر انحرافی مخاطبان خصوصاً جوانان استفاده شود.

۲-۲-۵) انذار و تبشیر

بشارت و انذار و نیز تشویق و تهدید بخش مهمی از انگیزه‌های تربیتی و حرکت‌های اجتماعی را شکل می‌دهد که هیچ یک به تنهایی عملکرد مثبت در پی نخواهد داشت. «بشارت» از ریشه «بشر» به معنای خبری است که افاده سرور و شادی کند (ر.ک؛ حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ق.، ج ۶: ۸۵) و «انذار» نیز از ریشه «نذر» به معنای ترساندن در ابلاغ و خیر است (ر.ک؛ همان، ج ۷: ۵۱۷). قرآن کریم نیز از هر دو شیوه برای هدایت بهره جسته‌است. در روایتی از امام حسن مجتبی^(ع) این دو روش به عنوان ابزاری برای روشنگری و اصلاح شیوه زندگی است. ایشان می‌فرمایند: «پیامبران به عنوان بیم‌دهنده و

نویسنده برانگیخته شدند تا شیوه صحیح زندگی را تبیین کنند» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۳: ۳۶۳). بر این اساس، انذار و تبشیر مورد نظر قرآن با هدف اصلاح و به صورت واقعیت‌هایی که تجلی رفتار است، منطبق گردیده است؛ چراکه انذار و تبشیر مورد نظر برخی مریبان و والدین، ترساندن منفی و خارج از واقعیت، یا درشت‌نمایی ترس و تشویقات خارج از ظرفیت مخاطب است. رفتار انسان در کلیه قالب‌ها از نظر روانی، تحت تأثیر نظام انگیزی است. روانشناسان اظهار می‌دارند که علاوه بر رفتار انگیزه‌های درونی که بر اساس اصل بازگشت به تعادل بر رفتار ما تأثیر می‌گذارد، محرک‌های بیرونی نیز در حد گسترده‌ای رفتار ما را تغییر می‌دهند» (شاملی، ۱۳۷۹: ۱۸). شهید مطهری انذار را یک عامل سوق‌دهنده می‌داند که در عین اینکه مردم را بیم می‌دهد تا از کیفر اجتناب کنند، آن‌ها را به صراط مستقیم رهنمون می‌سازد. همچنین، تبشیر عاملی است که جذب و جلب‌کننده دل‌هاست و مردم را به کسب پاداش فرامی‌خواند (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۷۲، ج ۱۶: ۱۵۵)؛ چراکه ساختار روانشناختی بشر بر این اصل استوار است که به نفع و ضرر خود می‌اندیشد.

شماری از آیات قرآن، انذار و تبشیر را به‌عنوان دو عامل عمده برای ارشاد پیامبران برشمرده‌اند. هشدار مردم درباره عواقب رفتارها و ترغیب آن‌ها به اعمال نیک براساس پاداش، بر مبنای «خودمحوری» انسان است. در همین راستا، قرآن کریم نیز برای جلوگیری از انحرافات و درمان آن از انذار و تبشیر استفاده کرده است (ابراهیم/۴۴؛ الصافات/۱۷۷؛ الأحقاف/۲۱) و در آیه ۱۶۵ نساء، هدف از انذار و تبشیر را اتمام حجت بر مردم می‌داند: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَاسٍ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾.

البته درک معنای واقعی انذار و تبشیر امر مهمی است؛ چراکه درک نادرست از این شیوه تربیتی می‌تواند ضررهای جبران‌ناپذیری را در پی داشته باشد. انذار نباید با اهانت یا سرزنش افراطی یکسان پنداشته شود. این دو نوع از برخورد همیشه با یک واکنش معکوس روبه‌رو هستند. انذار مؤثر باید پس از تدارک برخی از زمینه‌های شناختی صورت گیرد. بر اساس یک نگرش قرآنی، انذار تنها به کسانی که پیشاپیش اطلاعات

کافی دریافت کرده‌اند، کمک می‌کند: ﴿هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (ابراهیم / ۵۲)؛ ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهْمًا لَا يَبْصُرُونَ * وَسَاءَ عَلَيْهِمْ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (یس / ۹-۱۰). طبق آیات ۵۲ سوره ابراهیم و ۷-۱۰ سوره یس و ۴۵ سوره انبیاء به یک جمع‌بندی می‌رسیم که شیوه انذار و تیسیر از یک چشم‌انداز قرآنی، شیوه‌هایی برای آگاهی پیشین از عواقب اعمال و رفتارند و در پایان، خود شخص است که اطلاعات را دریافت کرده، آن را برای انتخاب رفتار و اعمال به کار می‌بندد یا نمی‌بندد.

۳- اصل تناسب

از اصول کمرنگ در میان خانواده‌ها و یا حتی روابط بین افراد، اصل بهنگامی یا بجا بودن و مراعات اقتضای شرایط است که کمتر مورد توجه در روابط خانوادگی و اجتماعی است. رعایت این اصل نشان از دقت افراد در ارتباطات و توجه به ابعاد مختلف و شرایط مخاطب است. به طور حتم، اشخاص خصوصاً جوانان در شرایط متفاوت، رفتارهای متفاوتی از خود بروز می‌دهند که این مطلب نباید در تربیت، هدایت و یا اصلاح مغفول واقع شود. در نظر گرفتن این اصل، سبب می‌شود که بسیاری از برخوردهای غیرمنطقی جای خود را به رفتارهای منطقی داده، والدین و مربیان با دقت بیشتری روش تربیتی خود را انتخاب کنند. از سویی، با گسترش گستره مفهومی اصل بهنگامی می‌توان اصل تناسب را که از دیگر اصول مهم در زمینه هدایت و تربیت اخلاقی است، در آن جای داد.

اصل تناسب یا همان سنخیت، اصلی است که بر پایه عدالت بنا شده‌است و اشاره به حقوق افراد خاطی برای مجازات با توجه به شرایط ویژه دارد... اصولاً توجه به حقوق، به سبب رعایت عدالت برای برخورد با شخص خطاکار، هدف این اصل است. با توجه به این امر، شیوه بازدارندگی از خطا بر پایه ارزش‌ها مؤثرتر خواهد بود. از جمله این تناسب‌ها می‌توان به تناسب گزینش شیوه برخورد با زن یا مرد بودن فرد خطاکار، کودک، نوجوان یا جوان بودن، عمدی بودن یا سهوی بودن، غافل بودن یا جاهل بودن یا عالم

بودن، محیط مناسب تربیتی داشتن یا نداشتن، خویشاوند بودن یا نبودن و... اشاره کرد. اینکه آیا جوان با توجه به اینکه غافل بوده است و اطلاع نداشته، تناسبی بین خطای او و شیوه انتخاب شده از سوی مربی یا والدین هست و می توان در این شرایط و در هنگامه بجا او را تنبیه کرد؟ همچنین، میزان تنبیه در نظر گرفته شده با شرایط اجتناب ناپذیر خطا تناسب دارد؟ امام علی (ع) می فرماید: «لَا تَقْسِرُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى آدَابِكُمْ فَإِنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ لِزَمَانٍ غَيْرِ زَمَانِكُمْ؛ فرزندانان را به آداب خویش مجبور نسازید؛ زیرا آن ها برای زمانی جز زمان شما آفریده شده اند» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲۰: ۲۶۷). این روایت به تناسب زمان و تربیت اشاره دارد که هر زمانی ممکن است شیوه های تربیت و خصوصاً تربیت اخلاقی متفاوت باشد و توجه به این مهم یکی از مشخصه های اصلی برای صلاح و تربیت افراد خطاکار است. همچنین، خداوند در قرآن کریم می فرماید: ﴿لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (البقره/ ۲۳۳). تناسب تکلیف با وسعت، توان و ظرفیت می تواند به معنای تناسب برخورد با خطاکار با توجه به میزان ظرفیت او باشد. به عنوان مثال، پرخاشگری یک جوان به سبب برخی مکانیزم های روحی و روانی یا موفقیت نشدن بعد از تلاش، نباید به صورت کنش متقابل و معکوس والدین باشد، بلکه با در نظر گرفتن مشکلات جوان، والدین باید بجا از روش تربیتی مناسب بهره برند. معیارهای گوناگونی باید در این اصل مورد توجه قرار گیرد؛ از جمله اثربخش بودن بر رفتار، نبود مانع در ایجاد ارتباط و تأثیر مناسب، فراهم بودن شرایط روحی، روانی، محیطی و... در مخاطب، فراهم بودن شرایط زمانی و مکانی و... اصل بهنگامی می تواند در اکثر روش ها مورد توجه قرار بگیرد، لیکن به سبب تناسب بیشتر چند شیوه بررسی می شود.

۱-۳) صراحت در گفتار و کردار

صراحت و قاطعیت، یعنی بی آمیختگی، روشنی، رُک گویی و صریح گفتن (ر.ک؛ معین، ۱۳۸۱: ۶۴۳). قاطعیت، یعنی جدیت لازم در بیان مطالب. آنچه که باید بدان توجه شود، این است که قرآن کریم در جایی که رسالتش ایجاب کند، با پدیده های اجتماعی و شخصیت ها با قاطعیت برخورد می کند و در این قاطعیت، صراحت لازم نیز دارد. هر جا

که پای ارزش‌ها و حفظ مرزها به میان آید، قرآن با صراحت و قاطعیت برخورد می‌کند. قرآن کریم در کنار رحم، عطوفت، مهربانی، تساهل و تسامح، برخورد‌های سخت و صریح را نیز دارد. البته قرآن کریم در اوج ادب و اخلاق در مقابل هر گونه انحرافی ایستادگی کرده، با آن برخورد می‌کند. شیوه‌های سختگیری قرآن در مراحل پایانی و بعد از تبیین و روشن‌گری انجام می‌شود؛ مثلاً در آیه ۱۷۹ سوره بقره، ابتدا با زبانی نرم و ملایم هشدار می‌دهد و در آیه ۱۷ تا ۱۴ سوره نور، با تهدید و صراحت خلافکاران را از غضب الهی می‌ترساند و آنگاه در آیه ۲۷۱ تا ۲۷۸ سوره بقره، تهدید را سخت‌تر می‌کند و جنگ با خدا و رسولش را اعلام می‌دارد. قرآن با در نظر گرفتن شرایط و وضع متفاوت خلافکاران، در طی مراحل با توجه به آگاهی دادن قلبی، خلافکاران را از سرانجام خلاف آنان می‌ترساند. یا در آیه ۱۲۰ سوره بقره، خداوند صراحتاً به پیامبرش اعلام می‌دارد که اگر از یهودیان پیروی کنی، در برابر خداوند یار و یاور نداری! استفاده از شیوه «صراحت در گفتار»، با توجه به شرایط روحی و روانی و آگاهی قلبی جوان، برخورد ضروری و بهنگام مربی با خطاکار است، البته باید جنبه آسیب‌زدایی این شیوه نیز مد نظر باشد که پرهیز از آن در جمع و یا گروه همسالان است.

۲-۳) تساهل و تسامح

یکی از شیوه‌های بنیادین هدایت در اسلام، شیوه تساهل و تسامح است. تساهل از ماده «سهل» و تسامح از ماده «سمح»، هر دو به معنای «آسان‌گیری» است (ر.ک؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۶: ۳۵۵ و همان: ۴۱۲). در زبان ادبیات و عرف فارسی نیز تساهل و تسامح به معنای «مدارا کردن و سهل گرفتن بر یکدیگر» است (ر.ک؛ معین، ۱۳۸۱: ۲۸۶). البته صاحب قاموس «سمح» را «گذشت همراه با بخشش» می‌داند (ر.ک؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۳۱۴). عنصر اصلی تساهل و تسامح، کنترل هیجانات و بروز رفتار عقلانی همراه با بردباری است. در آیه ۱۵ سوره مائده، یکی از شیوه‌های تساهل و تسامح، افشا نکردن برخی از حقایق کتمان‌شده از جانب مخالفان است: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾.

این می‌تواند بدان معنا باشد که فرد علی‌رغم آگاهی از حقایق کتمان‌شده از سوی مخاطب، به منظور جلوگیری از تنش و موضع دفاع و لجبازی، تنها به گوشه‌ای از آن حقایق اشاره کند. در برابر انحرافات جوانان نیز باید این شیوه بجا و درست اعمال شود. با حفظ شرایط اعمال این شیوه و اجرای بهنگام آن می‌توان از رفتار متعصبانه و تدافعی جوانان از انحراف آنان جلوگیری کرد و در موقعیت مناسب‌تری آن‌ها را هدایت کرد. این شیوه نیز همانند شیوه صراحت باید بهنگام و در موقعیت مناسب باشد؛ زیرا تساهل در برخی انحرافات آشکار یا بیش از اندازه، نه تنها جایز نیست، بلکه مسئولیت والدین در چنین شرایطی سخت‌تر می‌شود و برای جلوگیری از آن باید از شیوه‌های دیگر استفاده کرد. ناگفته نماند برخی والدین و مربیان میان دو واژه «تساهل» و «تسامح» با بی‌تفاوتی خلط کرده‌اند و مدارا را نوعی بی‌تفاوتی معنا کرده‌اند. نکته اینجاست که در تساهل و تسامح به هیچ وجه منظور قبول انحرافات و خطاهای جوان نیست، بلکه در عین مدارا و جلوگیری از تنش، باید به مخاطب به صورت کاملاً غیرمستقیم فهماند که رفتار و عمل او مخالف ارزش‌های اخلاقی است و گرنه اجازه رفتار غیراخلاقی و ادامه انحراف به جوان، نوعی بی‌خیالی و بی‌تفاوتی است. خداوند در آیات ۶۴ تا ۶۶ آل عمران، تساهل و تسامح را در شنیدن سخنان مخالفان و بیان جواب‌های ساده و مناسب مطرح می‌کند. با تطبیق آن در برخورد با جوان خطاکار، باید گفت که می‌توان با توجه به میزان خطای جوان، با آرامش سخنان جوان را شنید و با بیانات ساده و جواب‌های کوتاه از کنار اشتباه آنان گذشت. پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز این شیوه را نیمی از ایمان معرفی کرده است: «مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۱۱۷) و در باب تربیت فرزند، آن را سبب رحمت بر والدین قرار داده است: «رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَ وَكَدَّهُ عَلَىٰ بَرٍّ... قَالَ يَقْبَلُ مَيْسُورَةً وَ يَتَجَاوَزُ عَنْ مَعْسُورَةٍ...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۶: ۵۰).

۳-۳) تغافل و تجاهل

از دیگر شیوه‌های مهم در برخورد با انحرافات جوانان، شیوه تغافل و تجاهل است؛ «تغافل، یعنی انسان چیزی را بداند و از آن آگاه باشد، ولی با اراده خود را غافل نشان دهد

و وانمود کند که از آن آگاه نیست» (فلسفی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۳۶۸). همچنین، می‌توان از تغافل به چشم‌پوشی و نادیده انگاشتن نیز یاد کرد که در متون اسلامی توجه ویژه‌ای به این شیوه شده‌است. امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرماید: «لَا حِلْمَ كَالْتَّعَافُلِ وَلَا عَقْلَ كَالْتَّجَاهُلِ: هیچ بردباری چون نادیده انگاشتن نیست و هیچ خردمندی چون وانمود کردن نیست» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق. : ۷۶۹). تمایز تغافل و تجاهل در کلام مولا نشان می‌دهد که تغافل شیوه‌ای برآمده از صبر و تجاهل، شیوه‌ای بر مبنای عقل است. شاید در عمل هر دو به یک معنا ختم شوند، اما مبنای آن دو متفاوت است. آنچه که به نظر تغافل می‌آید، سبب آرامش روحی و تجاهل نیز سبب آرامش فکری است. در روایتی دیگر، ایشان نیمی از ساختار انسان عاقل را احتمال و نیم دیگر آن را چشم‌پوشی می‌دانند. نمونه بارز تغافل و تجاهل در قرآن، در رفتار حضرت یعقوب^(ع) نسبت به فرزندان خطاکارش نمایان می‌شود. هنگامی که فرزندانش پیراهن خونین یوسف را برای او آوردند، با اینکه ایشان از اشتباه آنان آگاه بود، اما با تغافل و تجاهل به آن‌ها گفت که «نَفْسِ شَمَا امْرِی رَا بَرَایِ شَمَا تَسْوِیْلَ كَرَدَه‌اسْت: ﴿قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْراً﴾ (یوسف / ۱۸). تغافل و تجاهل در تربیت و هدایت، همانند قطعه‌پازلی است که نبود آن می‌تواند مشکلات بسیاری به همراه داشته باشد. معمولاً در دوران جوانی به سبب نبود شکل‌گیری و رسیدن به ثبات کامل شخصیتی، اشتباه‌های زیادی به طور ناخواسته اتفاق می‌افتد که بهترین شیوه برخورد با آن، تغافل و تجاهل است. تغافل و تجاهل به والدین و مربیان گوشزد می‌کند که اشتباه‌ها در دوران جوانی، بعضاً طبیعی بوده، به کسب تجربه و بزرگ شدنشان کمک خواهد کرد. پنهان ساختن عیوب دیگران، خصوصاً جوانان، سبب حفظ آبروی مترقی و فرصت دادن به سبب جبران خطا خواهد شد، «اما اگر در امر تربیت پرده‌داری شود، افراد تشویق به گناه می‌شوند... و این را مجوزی برای گناه می‌شمرد... در اینجا، جز با تغافل نمی‌توان جلوی این پدیده شوم اجتماعی را گرفت» (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۴۶)؛ زیرا وقتی نگرش مثبت نسبت به او نباشد، از انجام کارهای ناپسند به صورت علنی‌ای پناهی نخواهد داشت. اما تغافل در خطاهای بزرگ و آگاهانه و یا اشتباه‌های سرنوشت‌ساز، تغافل منفی است که «تشخیص موارد صحیح و ناصحیح تغافل، فرع بر شناخت اوضاع و

احوال کودک (جوان) است. باید محیط خانواده، طرز تربیت، شرایط زندگی را در نظر گرفت و انگیزه‌ای را که او را وادار به کار خلاف واداشته، بررسی کرد و از مجموع آن‌ها تغافل بجا و بیجا را تمییز داد» (فلسفی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۳۶۸). آشنایی مریبان با حد و مرز و بهنگام بودن پیاده‌سازی این شیوه در شرایط خاص و برای خطاهای قابل تغافل، از ضروریات تربیت است که فقدان آن در جامعه امروزی آشکار است.

۴-۳) صفح و عفو

«صفح» به معنای اغماض و نادیده گرفتن است. راغب می‌نویسد: «صفح از عفو بلیغ‌تر است؛ بدین معنا که صفح نه تنها مانند عفو، نادیده گرفتن خطاست، بلکه علاوه بر آن، شامل عنصر دیگری به نام خوشرویی می‌شود» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۴۸۶). در واقع، «عفو»، گذشتن از خطا و «صفح»، گذشتن همراه با خوشرویی از خطاست. در اثر خوشرویی مری، دل کانون محبت می‌شود و راه برای نفوذ به شخصیت خود و انقلاب روحی هموار می‌گردد. قرآن کریم نیز صراحتاً به بحث صفح و عفو اشاره کرده است و ثواب آن را بخشش از سوی خداوند اعلام می‌دارد. آیه ۲۲ سوره نور می‌فرماید: ﴿وَلْيَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْتَعِينُونَ وَلَا يُغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. همچنین، در آیه ۱۴ سوره تغابن می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَبْدُوعُهُمْ وَإِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَفٰسِقُونَ﴾. در این آیات، عفو و صفح در کنار هم ذکر شده‌اند و این خود تفاوت دو مقوله مذکور را از یکدیگر نشان می‌دهد. عفو و صفح در گذشت و بخشش با هم مشترک هستند، لیکن در عفو، احتمال به رو آوردن خطا یا ترشرویی می‌رود، ولی در صفح، شخص نه تنها مخاطب خود را می‌بخشد، بلکه نسبت به او خوشرویی نیز نشان می‌دهد. علامه طباطبائی در بیان تفاوت این دو مقوله می‌فرماید: «صفح به معنای ترک ملامت، و از عفو بلیغ‌تر است. به همین سبب، خدای تعالی هر دو را در یک جمله ذکر فرموده است، چون گاهی انسان عفو می‌کند، ولی صفح نمی‌کند» (طباطبائی، بی تا، ج ۱۹: ۳۰۷). در مسیر خطاپوشی باید تا آخرین مرحله پیش رفت، بخشید و سرزنش نکرد و یا حتی به روی خود هم نیآورد: ﴿وَإِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾.

وَتَغْفِرُوا ﴿۱۴﴾. در انتهای آیه ۱۴ تغابن نیز آمده است: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. این اتمام آیه، درسی برای همه افراد بشر است. خداوند از بندگانش می‌خواهد که ببخشند و صفح کنند؛ چراکه خود او نیز همین رفتار را در قبال بندگان خطاکار خویش دارد و این نشان از الگو بودن صفات خدا برای بندگانش است: «اگر شما ببخشید و صفح کنید، پس شما به صفات الهی متصف گشته، متخلق به اخلاق الهی شده‌اید» (طباطبائی، بی‌تا، ۱۹: ۳۰۸). از آنجا که در سنین جوانی به اقتضای شرایط سنی امکان بروز خطا وجود دارد، استفاده از شیوه عفو و صفح سبب جذب دل‌های جوانان شده، آن‌ها را متوجه انحرافات خود می‌کند. در روش‌های ارتباطات غیر کلامی که بعضاً در سنین جوانی مؤثرتر است، پیام‌ها و حالات رفتاری و بدنی تأثیر عمیقی در روح جوان خواهد گذاشت. در اینجا کارساز بودن صفح خود را نسبت به عفو نشان می‌دهد و مرز دقیق این دو نمایان می‌گردد. در هنگام صفح، آنچه جوان خطاکار از چهره مربی خود می‌فهمد، حس کمک و آشنایی با مشکل است که پُل ارتباطی بین آنان را نه تنها قطع نکرده، بلکه جوان را به سوی مربی می‌کشاند و از این طریق، شیوه اصلاح خطا به سهولت امکان‌پذیر است. در این روش، باید عواملی از قبیل اعتدال، ظرفیت درونی و روانی و بالأخره مرتبه خطا و میزان عواقب در نظر گرفته شود تا بجا و بهنگام از آن‌ها استفاده شود. برخورد کریمانه حضرت یعقوب^(ع) در قبال فرزندانش هنگام برملا شدن گناهشان و حضرت یوسف^(ع) با برادرانش هنگام اعلام ندامت آنان، نشان از عفو و صفح در سیره انبیای الهی است. زمانی که فرزندان یعقوب با کمال عذرخواهی نزد پدر آمدند، یعقوب با آغوشی باز آن‌ها را بخشید و برای آن‌ها دعا کرد. یا زمانی که یوسف برادرانش را بخشید، به آن‌ها گفت که امروز هیچ گناهی برای شما نیست (ر.ک؛ یوسف/ ۹۳). پس می‌توان در برابر انحرافات اخلاقی جوان نیز با حفظ شرایط گفته‌شده از این شیوه برای اصلاح و بازگشت از خطا با موقعیت‌سنجی استفاده کرد.

۳-۵) میانه‌روی

انسان میان دو قطب افراط و تفریط در رفتار و سلوک و ملکات نفسانی، در صورتی

به الگوی صحیح رفتاری دست می‌یابد که اعتدال پیشه کند. اصل اعتدال به عنوان یکی از اصول در رفتارهای بشری، در تمام عرصه‌ها و حوزه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی، مقبول عقلاست. تأملی در ادوار گذشته بیانگر آن است که آسیب‌هایی (در هر زمینه) که انسان متحمل آن شده، در اثر رعایت نکردن اعتدال این اصل اساسی است. ساختار تربیتی و اخلاقی اسلام، ساختاری معتدل است که جز بر اساس برنامه‌ای معتدل نمی‌توان راه تربیت حقیقی را هموار کرد. نگه داشتن اندازه و شناخت آن نیز امر دشواری است که با خردورزی دریافت‌شدنی است. در واقع، «میان‌روی اصلی است که به عنوان یک ملکه درونی مبتنی بر علم، دانش و بینش صحیح در آدمی شکل می‌گیرد... و بر اساس مؤلفه‌هایی، انسان را از آسیب‌های اخلاقی که دو روی سکه افراط و تفریط هستند، در امان می‌دارد» (فلاح، ۱۳۹۳: ۷۳). در قرآن کریم، آیات متعددی درباره اعتدال و میان‌روی آمده که مؤمنان را به رعایت اعتدال در زمینه‌های مختلف فراخوانده است (ر.ک؛ المزمّل / ۱-۴؛ البقره / ۱۴۳ و الفرقان / ۶۷). حضرت امیرالمؤمنین^(ع) نیز می‌فرماید: «الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّ، هُوَ الطَّرِيقُ الْوَسْطَى، هِيَ الْجَادَّةُ عَلَيْهَا يَأْتِي: چپ و راست کمینگاه گمراهی است و راه میانه، راه وسط است» (کلینی، ۱۴۰۷ق.، ج ۸: ۶۸). این اصل به عنوان مبنای برخورد با جوانان می‌تواند مسیر هدایت را هموارتر سازد. اساساً بدون وجود اعتدال، هیچ یک از شیوه‌های اصلاح رفتار کارساز نخواهد بود. آسیب‌های ناشی از خلاء اعتدال در هر امری، خصوصاً موضوع مورد نظر مقاله، تأثیر مخربی بر تربیت و اصلاح فرد خاطی می‌گذارد.

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه که گفته شد، قرآن کریم طبق اصولی خاص و با شیوه‌های مختلف، با ناهنجاری‌های اخلاقی و رفتاری برخورد کرده است. از آنجا که قرآن هادی و تبیان در امور سعادت بشری است، پس الگوگیری از قرآن در زمینه نحوه برخورد با انحراف‌های اخلاقی جوانان می‌تواند چاره‌ساز تعاملات اخلاقی مرییان با متریبان در این زمینه باشد. با تطابق شیوه‌های به‌دست آمده از ملاحظاتی اخلاقی قرآن در برخورد با انحراف‌های

اخلاقی و بعضاً غیر اخلاقی جوانان، می‌توان چالش‌های به وجود آمده به سبب نبودِ الگویی مناسب در این حیطه برای خانواده‌ها و مربیان را پُر کرد.

شیوه‌های بیان شده در قرآن مبتنی بر اصول خاصی است که از آن جمله، اصل تکریم شخصیت با شیوه گفتار نیک و رعایت ادب می‌تواند کرامت جوان خاطی را حفظ کند و بستر را برای هدایت آماده سازد. اصل «تذکر با شیوه استدلال و بینه» و «عبرت»، «موعظه»، «تمثیل» و «انذار» و «تبشیر» الگوی مناسبی برای بیداری جوان جاهل می‌باشد. اصل «تناسب با شیوه‌های صراحت در رفتار و گفتار»، «تغافل و تجاهل» و «تساهل و تسامح»، «صفح و عفو» و «میان‌روی» سبب حفظ حقوق جوان نسبت به خطای انجام شده می‌گردد و نیز درصد تأثیر گذاری اصول و شیوه‌های هدایت را در راستای بازگشت از انحراف افزایش می‌دهد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

ابن ابی الحدید، عبدالحمید. (۱۴۰۴ق.). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید. قم: مکتبه

المرعشی النجفی.

ابن فارس، احمد. (بی تا). معجم مقاییس اللغة. ج ۱. قم: مکتب الإسلامیة.

ابن منظور، محمدبن مکرم. (۱۴۱۴ق.). لسان العرب. بیروت: دارالصادر.

احمدی، احمد. (۱۳۶۴). اصول و روش‌های تربیت. تهران: نشر جهاد دانشگاهی.

تمیمی آمدی، عبدالواحد. (۱۴۱۰ق.). غرر الحکم و درر الکلم. قم: دارالکتاب الإسلامی.

حاجی بابائیان امیر. (۱۳۸۸). روش‌های تربیت اخلاق کاربردی در اسلام (با تأکید بر

دوره نوجوانی و جوانی. ج ۱. تهران: نشر سروش.

حیبی سی سرا، مرتضی. (۱۳۹۵). «روش‌های تربیتی در گفتار و رفتار پیامبر اکرم (ص)».

مجله پیام. ش ۱۲۱ و ۱۲۲. صص ۱۳۲-۱۴۷.

حسینی زبیدی، محمد مرتضی. (۱۴۱۴ق.). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دار

الفکر.

حکیمی، محمد. (۱۳۷۸). *اصلاحات از دیدگاه اسلام*. چ ۵. تهران: انتشارات کانون اندیشه جوان.

خنیفر، حسین. (۱۳۸۰). «درآمدی بر اصول پیشگیری از آسیب‌مندی تربیت دینی». *مجله پژوهش‌های تربیت اسلامی*. ش ۶. صص ۲۰۸-۱۸۷.

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۹). *نعت‌نامه*. چ ۲. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. راغب اصفهانی، حسین. (۱۴۱۲ق.). *مفردات الفاظ قرآن*. چ ۱. بیروت: دارالشامیه.

شاملی، عباسعلی. (۱۳۷۹). «جایگاه انذار و تبشیر در نظام تربیتی پیامبران (نگرش قرآنی)». *مجله معرفت*. ش ۳۳. صص ۲۱-۱۶.

طباطبائی، سید محمدحسین. (بی تا). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: انتشارات ناصر خسرو.

عباسی مقدم، مصطفی. (۱۳۷۲). *اسوه‌های قرآنی و شیوه‌های تبلیغ آنان*. چ ۱. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

فلاح، محمدجواد. (۱۳۹۳). «جایگاه اعتدال و میانه‌روی در سبک زندگی اسلامی از دیدگاه اهل بیت^(ع)». *مجله سیاست متعالیه*. ش ۶. صص ۶۹-۸۸.

فلسفی، محمدتقی. (۱۳۷۹). *اخلاق از نظر همزیستی و ارزش‌های انسانی*. چ ۳. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

فیروزآبادی، محمدبن یعقوب. (۱۴۱۵ق.). *القاموس المحیط*. چ ۲. بیروت: دارالکتب العلمیه.

قائمی مقدم، محمدرضا. (۱۳۸۷). «روش تربیتی تذکر در قرآن کریم». *فصلنامه تربیت اسلامی*. د ۶. ش ۶. صص ۵۷-۹۲.

قرائتی، محسن. (۱۳۸۸). *تفسیر نور*. چ ۱. تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.

کلینی، محمدبن یعقوب. (۱۴۰۷ق.). *الکافی*. تهران: دارالکتب الإسلامیه.

مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق.). *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*^(ع). بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.

مرویان حسینی، سید محمود. (۱۳۸۴). «اهداف تربیتی قصه‌های قرآن». *پژوهش‌های قرآنی (علوم و قرآن و حدیث)*. د ۱۱. ش ۴۱. صص ۲۰۰-۲۲۱.

مصباح، محمدتقی. (۱۳۸۶). *فلسفه اخلاق*. چ ۳. تهران: نشر بین‌الملل.

مطهری، مرتضی. (۱۳۷۲). *مجموعه آثار*. چ ۸. قم: نشر صدرا.

معین، محمد. (۱۳۸۱). *فرهنگ فارسی*. چ ۴. تهران: انتشارات سرایش.

مغنیه، محمدجواد. (۱۴۲۵ق.). *تفسیر المبین*. چ ۳. قم: دارالکتب الإسلامیة.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۷). *اخلاق در قرآن*. چ ۱. قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب^(ع).

مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. (۱۳۷۱). *تفسیر نمونه*. چ ۱۰. تهران: دارالکتب الإسلامیة.